

اربعین آمد

اربعین آمد و از شام بلا آمده ام

بهر دیدار تو ای خون خدا آمده ام

جسم عریان تو در زیر سُم اسبان بود

خون ز چشمان من و عرش خدا غلطان بود

مانده بر دل که سرت بر سر دامن گیرم

کرده آن بوسه به رگهای بُریده پیرم

تا که دیدم سر تو بر سر نی، خونین بود

سر به مَحْمِلِ زدم و داغ غمت سنگین بود

تو سرت بر سر نی آیه قرآن می خواند

آن حرامی به ستم جمع اسیران می راند

سخت تر بود از آن ظُهر بلا خیز، حسین!

شامِ تار و ستمِ ظالمِ خون ریز، حسین!

عشقِ من! مَحْرَمِ زینب! چه بگویم از شام!؟

خنده و طعنه و آن سنگ پرانی از بام

آدم، کوه غم و درد به دل دارم، آه!

بی رُقِیّه ز بَصَرِ گوهرِ خون بارم، آه!

العجل، منتقمِ خونِ غریبِ الغرّبا

بهر نابودی تزویر و ستمگر، باز آ